

سیاست علوی روایت دوم

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخَوَارِجِ لَمَّا سَمِعَ قَوْلَهُمْ «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»
قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ؛ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ: لَا أَمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ. وَإِنَّهُ لَا بُدَّ
لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ، وَ
يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِي؛ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ. (خطبه ۴۰ نهج
البلاغه ترجمه محمد دشتی)

(آنگاه که شعار خوارج را شنید که میگویند، لا حکم الا لله در سال ۳۸ هجری در مسجد کوفه فرمود:)
سخن حقی است، که از آن اراده باطل شد! آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها میگویند
زامانداری جز برای خدا نیست، در حالیکه مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند، تا مومنان در سایه حکومت، به
کار خود مشغول و کافران هم بهره مند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله حکومت، بیت
المال جمع آوری می گردد و به کمک آن با دشمنان می توان مبارزه کرد. جاده ها امن و امان، و حق ضعیفان از
نیرومندان گرفته می شود. نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می باشند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام هنگام بازگشت از جنگ صفین به کوفه با شعار «لا حکم الا لله» که از سوی جماعت
خوارج سرداده می شد، مواجه گردید و در مقام پاسخ به آن برآمد. تردیدی نیست که خوارج با سرداران این شعار،
بهره سیاسی در نظر داشتند و آن تخطئه امیر مومنان علیه السلام بود. پس باید علی علیه السلام پاسخی متناسب با آن
تدارک ببینید و تخطئه سیاسی خوارج را به خودشان بازگرداند. لیکن آن حضرت چنین پاسخی را به وقت دیگری
وانهاد و با خوارج نه در مقام عمل سیاسی که در مقام اندیشه سیاسی وارد گفت و گو می شوند. امام علی علیه السلام
عمق بحث را به فلسفه سیاسی کشانده است. زیرا خوارج نماینده تفکری هستند که در حوزه فلسفه سیاسی، یک
طرف منازعه فکری به شمار می آید.

عمده منازعه فکری فیلسوفان سیاسی پیرامون ضرورت حکومت و اینکه چه کسی باید حکومت کند می باشد و
جماعت خوارج را عقیده بر عدم ضرورت بلکه نامشروع بودن هر گونه حکومت بشری است. آنان در تبیین فکر
سیاسی خود به شعار «لا حکم الا لله» تمسک می جویند. بر مبنای این شعار دینی، هر گونه حکومت بشری نامشروع
است و هیچ کس نباید در صدد تأسیس حکومت برآید. امام علی علیه السلام می فرماید مبنایی که خوارج برای

اندیشه سیاسی خود انتخاب کرده‌اند، سخن حقی است ولی از آن باطل را اراده کرده‌اند. خوارج نمی‌تواند بر پایه سخن حق «لا حکم الا لله» فلسفه سیاسی خود را برهانی کند. اراده باطل به معنی به کارگیری سخن حق در غیر جای واقعی آن می‌باشد. امام علی علیه السلام در سخن خود اراده باطل خوارج از کلمه حق را تبیین کرده است. آری، این سخن حقی است که حکم جز از آن خدا نیست. گواه این سخن، قرآن کریم است: **ان الحكم الا لله یقص الحق و هو خیر الفاصلین** (انعام / ۵۷): **ان الحكم الا لله علیه توکلت** (یوسف / ۶۷) ولی خوارج میان این سخن حق و نفی اصل حکومت، تلازم باطلی برقرار می‌کنند و امام علی علیه السلام اشاره به همین نکته دارد. آنها با لا حکم الا لله، قصد دارند، حکومت رانفی کنند. حال آن که لا حکم الا لله ناظر بر اصل حکومت نیست و برقراری چنین تلازمی باطل است. تردیدی نیست که مردم به وجود امیر و حاکم نیک یا بد نیازمندند: «و انه لابد للناس من امیر بر او فاجر» نظام اجتماعی به طور مطلق بدون وجود امیر پابرجا نمی‌ماند. اینطور نیست که نظام اجتماعی تنها با امیر نیک است که برقرار می‌ماند و اگر امیر فاسق و فاجر باشد؛ بنیاد نظام اجتماعی از هم می‌پاشد حتی اگر امیر فردی فاسق و فاجر باشد؛ نظام اجتماعی لزوماً از هم نمی‌پاشد. زیرا حاکم فاجر برای حکومت کردن مجبور به انجام سلسله‌ای از اقدامات حداقلی است که اگر در این حداقل‌ها کوتاهی کند؛ نظام اجتماعی سست و از هم گسیخته می‌گردد و در نتیجه حکومتش بر باد خواهد رفت. امام علی علیه السلام می‌فرماید با وجود امیر است که مؤمن می‌تواند کار خویش کند و کافر بهره خود را برد تا وقتی که وعده الهی سر رسد و مرگ به سراغ آن امیر نیک یا فاجر آید. در این کلام، امکان عمل مؤمن و بهره کافر به نفس حکومت تعلیق شده است نه به اینکه امیر نیک یا فاجر باشد. یعنی در شرایط بی‌حکومتی یا هرج و مرج، مؤمن نمی‌تواند به تکالیف دینی خود عمل کند و کافر هم نمی‌تواند به بهره‌های دنیوی خود برسد. هر دو از جهت محرومیت در عمل یکسان‌اند. لیکن شارحین نهج البلاغه این قسمت از کلام حضرت وصی (ع) را گونه‌ای دیگر معنا کرده‌اند. شارح معتزلی (ابن ابی الحدید) ضمیر در امرته را به امیر فاجر بازگردانده می‌گوید امیر فاجر مؤمن را از عمل به تکالیف مانع نمی‌شود. مؤمن می‌تواند حتی در زمان حاکم فاجر نماز بخواند و روزه بدارد و صدقه بدهد (ابن ابی الحدید، ۱۴۲۸ ق: ۲/ ۵۲۴) ولی شارح بحرانی با این معنا مخالفت کرده ضمیر در هر دو عبارت را به معنای مناسب با هر کدام بازگردانده است؛ یعنی در یکی به نیک و در دیگری به فاجر. زیرا احتمال این که مؤمن در حکومت فاجر بهره‌ اخروی خود را ببرد نیست و کافر هم در زمان فرماندهی امیر فاجر است که در خوشحالی‌های دنیوی که مخالف قوانین خداست غرق می‌شود، و این حالت برای کافر هنگامی که امکان مخالفت با دین باشد ممکن است. (کمال‌الدین بحرانی، میثم بن علی؛ ۱۳۸۵: ۲/ ۳۹۶) شارح خوئی (میرزا حبیب الله هاشمی خوئی) همین معنا را تأیید کرده است ولی معنایی را که ما ذکر کردیم ممکن دانسته است. (الهاشمی الخوئی میرزا حبیب الله ۱۴۲۹: ۴/ ۱۴۹) به هر روی، چون امام علی علیه السلام در صدد بیان اجمالی ضرورت حکومت فی نفسه - قطع نظر از نیک یا فاجر بودن امیر - است؛ معنای نقل شده از شارحین بعید به نظر

می آید. مؤمن و کافر فی الجمله در زمان امیر فاجر یا نیک مجالی برای عمل و بهره دنیوی پیدا می کنند. مؤمن در زمان فاجر به نحو حداقلی می تواند عمل کند. امیران فاسق و فاجر غالباً با اعمال فردی - عبادی مؤمن مخالفت نمی ورزند بلکه گاه برای سرگرم شدن مؤمنان به اعمال فردی، در ساختن عبادتگاهها و زیارت گاهها مشارکت می کنند. از سوی دیگر، کافر نیز در زمان امیری مردان خدا به نحو حداقلی از بهره های دنیوی لذت می برد. زیرا، او می کوشد بیشترین لذت های دنیوی را ببرد حتی اگر مخالف قوانین شرع باشد و حال آنکه اگر امیر بر حکومت کند؛ کافر را به بهره مندی دنیوی در محدوده قوانین خدا ملزم می کند. پس مؤمن و کافر فی الجمله در زمان برپایی حکومت، سود می برند. در حالی که این حداقل بهره مندی در شرایط بی حکومتی برای هر دو میسر نیست.

امام علی علیه السلام میان ضرورت تأسیس حکومت و استقرار و استمرار آن تفکیک کرده است. گرچه حکومت به دلیل ضرورت پایه گذاری و تأسیس می شود ولی این دلیل نمی تواند عاملی برای استقرار حکومت باشد. استمرار حکومت مبتنی بر دلیل مشروعیت و نه دلیل ضرورت می باشد. ایشان به چهار دلیل مشروعیت حکومت اشاره کرده است. **نخست** اینکه به وسیله حکومت اموال و غنائم مورد حاجت برای اداره جامعه جمع آوری می شود. حکومت بدون أخذ مالیات قادر به انجام تعهدات مالی و عمرانی خود نخواهد بود. در نتیجه از جهت اقتصادی مشروعیت خود را از دست می دهد. **دوم**، به وسیله حکومت دشمنان جامعه نابود می گردند. حکومت موظف به تأمین امنیت در داخل و سرحدات سرزمینی جامعه است. ناتوانی حکومت در دفع دشمنان جامعه، موجب سلب مشروعیت امنیتی - نظامی است. **سوم** «تأمن به السبیل» ممکن است مراد از آن امنیت مرزها باشد. ولی ممکن است مراد امنیت تجاری باشد. حکومت موظف است راه های بازرگانی و روابط تجاری میان شهرهای تابعه خود را سهل و روان گرداند. **چهارم**، به وسیله حکومت حق ضعیفان و ناتوانان از توانمندان و اقویاء گرفته می شود. این سخن لزوماً به معنای بازستاندن حقی که فرد قوی به زور از ضعیف گرفته نیست. بلکه به معنای آن است که ناتوانان جامعه حقی بر عهده اقویا دارند و حکومت موظف به أخذ آن حقوق است. بنابر معنای دوم، حکومت، موظف به دادگری در همه عرصه های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است ولی بنابر معنای اول، حکومت موظف به دادگری در امر قضاوت است. در هر صورت، دادگری حکومت، دلیل چهارم مشروعیت است. بنابر این، امام علی علیه السلام برای استمرار حکومت به چهار دلیل مشروعیت اشاره کرده است:

- (۱) مشروعیت عمرانی
- (۲) مشروعیت نظامی - امنیتی
- (۳) مشروعیت اقتصادی - تجاری
- (۴) مشروعیت دادگری.

شارحین نهج البلاغه از این دلایل با عنوان فایده حکومت یاد کرده‌اند. لیکن، ظاهر کلام امام علیه‌السلام این نیست که در صدد بیان فوائد برقراری حکومت باشد. زیرا بیان فوائد در پاسخ به این سؤال است که آیا وجود حکومت خوب است یا نبود حکومت؟ در حالی که پیش‌تر گفته شد حکومت ضرورت دارد. لذا بحث از رجحان حکومت نیست. بلکه سخن در دفع این گمان باطل است که ضرورت تأسیس حکومت؛ دلیل استمرار آن می‌شود. حال آن که مشروعیت موجب استقرار و تداوم حکومت است و نه ضرورت. مشروعیت حکومت هم وابسته به انجام مأموریت‌ها است. و امام علیه‌السلام به چهار مأموریت یا وظیفه اصلی حکومت اشاره فرموده است. پس چهار امر یاد شده فایده حکومت نیست بلکه وظیفه حکومت است. ای بسا، با تعبیر «فایده» حکمرانان گمان باطل برده خود را ولی نعمت جامعه سیاسی بدانند. به طوری که اگر از فایده رسانی به مردم سرباز زنند؛ خود را مستحق سرزنش ندانند. در خاتمه دو نکته را ذکر می‌کنیم:

نکته اول: آیا لابدیت در کلام امام علی علیه‌السلام (و انه لا بد للناس من امیر برّ او فاجر) عقلی است یا شرعی؟ به نظر می‌رسد که مراد لابدیت عقلی است. عقل قطع نظر از هر دین و مسلکی بر ضرورت حکومت حکم می‌کند. آن حضرت می‌توانستند در بیان ضرورت حکومت به آیات کریمه زیادی استناد کنند؛ لیکن برای آن که مخاطب گفتارشان محدود به خوارج امت اسلامی نشود؛ به بیان ضرورت عقلی بسنده فرمودند. گویی آن حضرت در صدد فهماندن این نکته است که نفی ضرورت حکومت، اختصاص به خوارج ندارد بلکه ممکن است گروه‌های غیر مسلمان در گذشته یا آینده پیدا شوند. مانند تفکر آنارشیستی در دنیای امروز. و دعوی نفی حکومت را کنند. پس باید همگان را در بیان ضرورت حکومت به داوری عقل محض ارجاع داد تا بهانه‌ای برای نفی ضرورت حکومت نباشد.

نکته دوم: شارح معتزلی گوید این کلام امام علیه‌السلام (لا بد للناس ...) نص صریح بر وجوب امامت است. پس بین ما (معتزلیان) و امامیه در وجوب امامت اختلاف نظر نیست بلکه اختلاف آنجاست که اصحاب ما، تعیین امیر را بر مکلفین واجب می‌دانند و امامیه بر خدا واجب می‌داند. او سخن امام علی علیه‌السلام را مؤید رأی معتزله دانسته است. زیرا خداوند که فاجر را برای حکومت تعیین نمی‌کند. (ابن ابی الحدید، ۱۴۲۸ ق: ۵۲۳/۲) ولی شارح خوئی گفته ابن ابی الحدید را مردود دانسته است. به عقیده وی امارت غیر امامت است و نص صریح امام علی علیه‌السلام در وجوب امارت است. زیرا امارت توسط فرد نیک یا فاجر حاصل می‌گردد ولی امامت نیابت از رسول الله صلی الله علیه و آله است و فاجر نمی‌تواند چنین نیابتی را به دست آورد. پس همانطور که بعثت نبی لطف الهی است، امامت نیز لطف است. (الهاشمی الخویی میرزا حبیب الله، ۴۲۹ ق: ۱۵۰/۴) مقصود شارح خوئی آن است که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در صدد بیان ضرورت نفس حکومت و نه حقانیت نوع حکومت می‌باشد. نظریه امامت، نوع خاصی از حکومت است. لذا فلسفه سیاسی امامت با سایر فلسفه‌های سیاسی تفاوت می‌کند و امام علی علیه‌السلام در

این فراز از سخنانشان در صدد اثبات امامت نبودند. به همین خاطر، آن حضرت به ذکر مصالح دنیوی (مشروعیت چهارگانه) بسنده فرمودند حال آن که در امامت، مصالح دینی و دنیوی توأمان مقصود است. تأمل شارح خوبی در تفکیک میان امارت و امامت ستودنی است. لیکن به نظر می‌رسد شارح معتزلی تفاوتی میان این دو مفهوم نگذاشته که اینگونه سخن گفته است.